

بررسی تطبیقی ژانر «منافرات» در فن خطابه و اصول مدح و ذم در بلاغت اسلامی

داوود عمارتی مقدم*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

دریافت: ۹۱/۳/۲۹

پذیرش: ۹۱/۷/۱۵

چکیده

این مقاله می‌کوشد اصول مدح و ذم را در جهان اسلام، با آنچه در غرب باستان درباره ژانر «منافرات» گفته شده، مقایسه کند. ژانر منافرات و دو ژانر دیگر خطابی، یعنی «مشاورات» و «مشاجرات»، سه ژانر اصلی فن خطابه را در غرب باستان تشکیل می‌دهند. منافرات در غرب باستان کارکردهای گوناگونی داشته و این کارکردها را از طریق مدح و ذم متحقق می‌ساخته است. دو رویکرد کلی نسبت به این ژانر در غرب باستان وجود دارد؛ نخست رویکرد آموزگاران «رسمی» فن خطابه همچون آناکسیمنس، ارسطو، سیسرون، کویین تیلیان و... و دوم رویکرد سوفسطاییان است که توجه خاصی به ژانر منافرات داشته‌اند. در بخش اول و دوم مقاله، این دو رویکرد با یکدیگر مقایسه شده و تفاوت‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم به اصول مدح و ذم در جهان اسلام پرداخته و نشان داده شده است که این اصول از دو دسته منبع، قابل استخراج هستند؛ نخست برخی متون مدرسی بلاغت همچون *تقد الشعر* از قدامة، *العمدة فی محاسن الشعر و آدابه* اثر ابن‌رشیق و... و دسته دوم متونی هستند که ارتباط مستقیمی با متون بلاغی ندارند اما با محوریت مدح و ذم تألیف شده‌اند. برخی از مهم‌ترین آثار این دسته عبارت‌اند از: *الظرائف و اللطائف و الیواقیت فی بعض المواقیت؛ تحسین القبیح و تقبیح الحسن؛ تحسین و تقبیح*، هر سه از ثعالبی؛ برخی نامه‌های جاحظ (الرسائل) و برخی آثار منسوب به او مانند *المحاسن و الاضداد، الأمل و المأمول* و از ابراهیم بیهقی کتاب *المحاسن و المساوی*. هدف این پژوهش اثبات این فرض است که با آنکه مدح و ذم در غرب باستان بیشتر به موقعیت‌های شفاهی (خطابه) و در جهان اسلام به موقعیت‌های متنی (شعر) اختصاص داشته، ولی تفاوت چندانی میان اصول مدح و ذم در این دو نظام بلاغی به چشم نمی‌خورد و آنچه درباره مدح و ذم در جهان اسلام گفته شده، وجوه متفاوت ژانر منافرات را در غرب بازنمایی می‌کند.

دوفصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی
دوره ۲، شماره ۱ (پیاپی ۳)، بهار و تابستان ۱۳۹۳، صص ۴۹-۷۸

واژگان کلیدی: منافرات، مدح و ذم، سوفسطاییان، فن خطابه.

۱. مقدمه

ژانر «منافرات»^۱ در کنار «مشاجرات»^۲ و «مشاورات»^۳، یکی از سه ژانر اصلی فن خطابه یونان و روم باستان بوده است. این ژانر از لحاظ هدف و موضوع آن، در میان ژانرهای خطابی، وضعیت ویژه‌ای دارد. هدف، موضوع و نوع مخاطبان دو ژانر دیگر، یعنی مشاجرات و مشاورات تا حد بسیار زیادی مشخص است؛ چنانکه موضوع مشاجرات پرداختن به دعاوی حقوقی و دادرسی‌های قضایی و هدف آن متهم یا دفاع کردن است و مخاطب این ژانر نیز قضات هستند. مشاورات نیز گفتارهایی را در برمی‌گیرد که به مسائل سیاسی و مدنی می‌پردازد؛ هدف آن ترغیب یا بازداشتن عموم از انجام کاری است و مخاطبان آن نیز از آنجا که باید درباره گفتار خطیب، قضاوتی انجام دهند، ذیل قضات طبقه‌بندی می‌شوند. اما ژانر منافرات، موضوع مشخصی ندارد و تا جایی که هدف آن، یعنی مدح و ذم برآورده شود، هر موضوعی قابلیت طرح در این ژانر را خواهد داشت. سوفسطاییان با توجه به دیدگاه‌های خاصی که درباره حقیقت و شناخت آن داشته‌اند (که در ادامه بدان خواهیم پرداخت) بیشترین بهره‌برداری را از این ژانر داشته‌اند. نخستین نمونه‌های بازمانده از این ژانر نیز متعلق به سوفسطاییانی چون گرگیاس لئونتینی^۴ (قرن چهارم ق.م) است. دیگر آموزگاران خطابه مانند ارسطو^۵، آناکسیمنس اهل لامپساکوس^۶، سیسرون^۷، کویینتیلیان^۸ و... که هر یک به وجهی از سوفسطاییان فاصله دارند، کوشیده‌اند در درسنامه‌های فن خطابه خود تعریفی متفاوت یا دست‌کم محدودتر نسبت به تعریف سوفسطاییان از این ژانر ارائه دهند. اما تقریباً همه محققان معتقدند تعاریفی که در درسنامه‌های «رسمی» خطیبان باستان از ژانر منافرات به دست داده شده، هیچ‌یک حق مطلب را درباره این ژانر گسترده و متنوع ادا نمی‌کنند (Sheard, 1996: 769). گستره موضوعی این ژانر و کارکردهای آن تا حدی متنوع و وسیع است که در قرون وسطی، مرز مشخصی میان شعر و منافرات وجود نداشت و انواع شعر را نیز ذیل ژانر منافرات طبقه‌بندی و بررسی می‌کردند (Kennedy, 1994: 4; Sheard, 1996: 769; Sullivan, 1993: 116).

ویژگی‌های منافرات و اصول مدح و ذم را از سه دسته منبع درباره فن خطابه می‌توان استخراج کرد؛ نخست، درسنامه‌های «رسمی» فن خطابه که مقصود از آن در دوران باستان، درسنامه‌هایی است که خطابه را نه عرصه‌ای برای به تصویر کشیدن مهارت‌های سخنور، بلکه ابزاری برای بازنمود روشن و تحریف‌نشده واقعات، در هر سه ژانر خطابی، قلمداد می‌کنند. این درسنامه‌ها خود نیز با رویکردهای متفاوتی نگاشته شده‌اند، اما فصل مشترک همه آن‌ها پایبندی به حقیقتی واحد و کوشش برای انتقال آن حقیقت به مخاطب در گفتار است. برخی از این درسنامه‌ها، مانند *فن خطابه* ارسطو، رویکردی کاملاً فلسفی به گفتارهای خطابی دارند و خطابه را همزاد جدل^۱ می‌دانند، و برخی دیگر که بیشتر درسنامه‌های خطیبان روم باستان هستند؛ مانند درسنامه مجهول‌المؤلف *رتوریکا اد هرینیوم*^{۱۱}، آثار سیسرون و کوین‌تیلیان که رویکردی عمل‌گرایانه دارند و از خطابه برای ایجاد تأثیراتی در حوزه‌های مدنی و مسائل قضایی و حقوقی سود می‌برند. دوم، رساله‌هایی است که به «*progymnasmata*» یا «تمرین‌های مقدماتی» مشهورند و بیشتر به وسیله سوفسطاییان برای نوآموزان خطابه نگاشته شده‌اند. سوم رساله‌هایی است که به‌طور خاص درباره ژانر منافرات نوشته شده و به ژانر خطابی دیگری نپرداخته است؛ نظیر رساله مناندر خطیب^{۱۱} (قرن سوم میلادی) با عنوان *انواع منافرات*، و رساله منسوب به دیونیزیوس هالیکارناسوس^{۱۲} (قرن اول میلادی) با عنوان *در باب منافرات*. از آنجا که بر رساله‌های اخیر نیز رویکردی سوفسطایی حاکم است، دیدگاه‌های موجود درباره منافرات، در غرب باستان، را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دیدگاه سوفسطاییان و دیدگاه آموزگاران رسمی فن خطابه که هر یک به‌نوعی در فاصله‌گیری از رویکرد سوفسطایی به فن خطابه می‌کوشند.

پرسش اصلی این پژوهش، این است که اصول مدح و ذم در ژانر منافرات تا چه حد با اصول مدح و ذم در جهان اسلام مطابقت دارد؟

فرض اصلی پژوهش این است که اگرچه مدح و ذم در غرب باستان بیشتر به موقعیت‌های شفاهی (خطابه) و در جهان اسلام به موقعیت‌های متنی (شعر) اختصاص داشته، ولی اصول مدح و ذم در این دو نظام بلاغی چندان با یکدیگر متفاوت نیست.

در مقاله حاضر برای اثبات این فرض، با توجه به تقدم نظام بلاغی غرب بر بلاغت اسلامی و نیز انسجام بیشتری که در درسنامه‌های آموزگاران خطابه در غرب باستان به چشم می‌خورد، اصول ژانر منافرات را مینا قرار داده، در هر مورد دیدگاه‌های بلاغیان مسلمان درباره مدح و ذم را با آن سنجیده‌ایم. در ادامه، ابتدا رویکردهای متفاوت به مقوله مدح و ذم در غرب باستان (رویکرد رسمی و رویکرد سوفسطاییان) به تفصیل توضیح داده خواهد شد و در بخش پایانی به تطبیق این رویکردها با اصول مدح و ذم در جهان اسلام (در متون بلاغی و جز آن) خواهیم پرداخت.

۲. منافرات در درسنامه‌های رسمی فن خطابه: یونان و روم باستان

دو رساله نسبتاً جامع درباره فن خطابه از یونان باستان باقی مانده است: رساله فن خطابه از ارسطو (قرن چهارم ق.م.) و رساله فن خطابه برای اسکندر از آناکسیمنس اهل لامپساکوس (حدود قرن پنجم ق.م.) که تا چندی پیش رساله دوم نیز منتسب به ارسطو دانسته می‌شد؛ اما امروزه بیشتر محققان بنا به دلایلی از جمله مقدماتی‌تر بودن مباحث آن نسبت به فن خطابه ارسطو، زمان نگاشته شدن آن را به پیش از ارسطو می‌رسانند و آناکسیمنس را مؤلف آن قلمداد می‌کنند، اگرچه در این مورد نیز قطعیتی وجود ندارد (Chiron, 2007: 101- 104). آناکسیمنس در فصل اول این کتاب، گفتارهای سیاسی را به‌طور کلی به سه دسته مشاورات، مشاجرات و منافرات تقسیم می‌کند (Anaximenes, 1957: 275)؛ بنابراین در این رساله، ژانر منافرات نه به‌صورت مستقل که مانند گونه‌ای از گفتارهای سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، آناکسیمنس معتقد است که این سه ژانر، برای تحقق هفت نوع هدف متفاوت به کار می‌روند: برانگیختن، بازداشتن، ستایش، نکوهش، اتهام، دفاع و استفسار (Ibid).

او در فصل سوم اثر یادشده، ژانر منافرات یا گفتارهای مربوط به ستایش و نکوهش را چنین تعریف می‌کند: «به‌طور کلی، نوع مدحی عبارت است از بزرگ‌نمایی^{۱۳} اهداف، اعمال و سخنان شایسته و نسبت دادن ویژگی‌هایی که وجود ندارد [به ممدوح]، درحالی که ذم، عکس این رویه است و عبارت است از کوچک‌نمایی ویژگی‌های شایسته و بزرگ‌نمایی ویژگی‌های ناشایست» (Ibid: 305). از دید آناکسیمنس اعمال شایسته و قابل ستایش عبارت‌اند از اعمال

«عدالانه، قانونی، مدبرانه، افتخارآمیز، خوشایند و سهل‌الاجراء» (Ibid: 305)^۴. علاوه بر مسئله بزرگ‌نمایی، گفتارهای مدحی از دید آناکسیمنس همواره به مدح یا ذم اعمال یک فرد و پیامدهای آن اختصاص دارند؛ به بیان دیگر، منافرات همواره به نحوی با مدح «انسان» در پیوند است.

آنچه ارسطو در فن خطابه درباره منافرات آورده، به‌لحاظ اصولی تفاوت چندانی با دیدگاه آناکسیمنس ندارد. رویکرد ارسطو به فن خطابه رویکردی فلسفی است. بنابراین ابزارهایی مانند قیاس ضمیر^۵ و مثال‌های تاریخی که در دو ژانر دیگر به کار می‌روند، برای او اهمیت بیشتری دارند تا بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی که در منافرات مورد استفاده است. درحقیقت بخش اعظم رساله فن خطابه به بحث قیاس‌های خطابی و موضوعاتی که در دو ژانر دیگر مورد توجه است، اختصاص دارد. ارسطو، خود نیز در کتاب دوم فن خطابه (فصل ۲۶) به‌صراحت مدعی می‌شود که بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی جزئی از قیاس ضمیر نیست (2007: 192) و در کتاب سوم (فصل ۱۲) بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی را آشکارا «سفسطه» قلمداد می‌کند (2007: 228). از آنجا که بسیاری از گفتارها از تمهید بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی استفاده می‌کنند، منافرات موقعیت چندان مشخصی در فن خطابه ارسطو (و به‌طور کلی، در سنامه‌های رسمی فن خطابه) ندارد و تقریباً می‌توان هر گفتاری را که از نوع مشاجرات یا مشاورات نباشد، ذیل منافرات قرار داد (Aristotle, 2007: 47).

ارسطو در فصل سوم کتاب اول آورده است که مخاطبان گفتارهای خطابی بر دو نوع‌اند: قاضیان و تماشاچیان (Ibid: 48). قاضیان، مخاطبان دو ژانر مشاورات و مشاجرات هستند و تماشاچیان مخاطب ژانر منافرات. بنابراین در ژانر منافرات، مخاطب به‌طور فعال با گفتار سخنور درگیر نمی‌شود؛ زیرا قرار نیست داوری خاصی درباره موضوعی انجام دهد، بلکه فقط «ناظر» سخنان گوینده و در پی لذت بردن از گفتار اوست. با اینکه نگاه فلسفی ارسطو ژانر منافرات را در فن خطابه تا حدی به حاشیه رانده است، اما به هر حال او نیز مانند آناکسیمنس تلاش‌های چشمگیری در جهت تحدید موضوعات این ژانر و فضیلت‌محور کردن آن انجام داده است. او ابتدا، در فصل نهم از کتاب اول، اشاره می‌کند که برخی به‌جد یا از سر خودنمایی، ژانر منافرات را در مدح اشیای بیجان یا جانوران نیز به کار برده‌اند (Ibid: 76)، اما با آنچه در ادامه

این فصل (بخش پنجم) می‌آورد، نشان می‌دهد که از دید او نیز مدح باید به فضایل انسانی اختصاص داشته باشد. فضایل از دید او عبارت‌اند از: عدالت، شجاعت مردانه، خویش‌داری، بلندهمتی، عظمت، ملایمت، سخاوتمندی، تدبیر و خردمندی (Ibid: 76). ارسطو پس از تعریف هر فضیلت و ارائه پیشنهادهایی برای مدح (در بخش ۳۲)، مهم‌ترین اصل هر نوع گفتار مدحی را از دید خود چنین مطرح می‌کند:

از آنجا که مدح، مبتنی بر عمل است و عمل عامدانه ویژگی هر فرد ارزشمند است، باید ممدوح را در حال انجام عامدانه‌ی یک عمل به تصویر کشید... حتی از اعمال تصادفی نیز باید به‌گونه‌ای سخن گفت که گویی عامدانه بوده‌اند؛ زیرا اگر مثال‌های مشابه متعددی ذکر شود، نشانه‌ای از فضیلت و نیت آگاهانه به شمار می‌آید (Ibid: 80).

بنابراین، اگرچه از دید ارسطو ذکر مواردی چون تبار نیکو و تحصیلات نیز به اقتناع مخاطبان گفتارهای مدحی یاری می‌رسانند، اما در منافرات، مدح دستاوردهای خود فرد که ناشی از اعمال و فضایل مکتسب اوست، جایگاه والاتری دارد.

نخستین درسنامه رومیایی فن خطابه، یعنی درسنامه *رتوریکا اد هرینیوم* که تا چندی پیش منسوب به سیسرون دانسته می‌شد، فضایی را که سخنور هنگام گفتار باید بدان‌ها بپردازد، چنین تقسیم‌بندی می‌کند: ۱. فضایل جسمانی؛ ۲. فضایل نفسانی؛ ۳. فضایل مبتنی بر شرایط بیرونی. مؤلف این رساله، فضایل نوع سوم را فضایی می‌داند که به بخت و اقبال مربوط هستند و فرد در پدید آمدن آن دخالتی نداشته است؛ همچون تبار، ثروت، شهرت و... (Cicero, 1954: 175). فضایل جسمانی نیز عبارت‌اند از: سلامت، زیبایی، قدرت و اضداد آن‌ها. فضایل نفسانی نیز همان فضایل اربعه افلاطونی هستند: شجاعت، عدالت، خردمندی، خویش‌داری و اضداد آن‌ها (Ibid: 175). سپس دستورالعمل‌های پیچیده‌ای مطرح می‌شود مبنی بر اینکه مقدمه منافرات را چگونه و با چه موضوعاتی آغاز و مطالب را چگونه تنظیم کنیم و سخن را چگونه به پایان برسانیم (Ibid). تنها نکته قابل اشاره درباره مباحث پیش‌گفته اینکه با وجود تقسیم فضایل به سه دسته جسمانی، نفسانی و فضایل مبتنی بر شرایط بیرونی، درباره این نکته که مزایای جسمانی و عرضی ممدوح نسبت به فضایل مکتسب او چندان اهمیتی ندارد و فقط در مواقعی خاص باید به این مزایا اشاره کرد، میان آموزگاران رسمی فن خطابه اتفاق نظر وجود دارد (Untilian, 1959, Vol. 1: 469). کویین‌تیلیان همصدا با ارسطو یادآور می‌شود که

«در اختیار داشتن این قبیل مزایای عرضی چندان قابل ستایش نیست، بلکه شیوه صحیح و شرافتمندانه بهره‌گیری از این مزایا است که باید مورد مدح قرار گیرد» (Ibid: 471).^{۷۷}

۳. منافرات از دید سوفسطاییان

۳-۱. سوفسطاییان و «استدلالات متعارض»

مفهوم «استدلالات متعارض»^{۷۸}، مهم‌ترین وجه تمایز میان سوفسطاییان و فلاسفه یا خطیبانی است که هریک به نوعی به مفهوم حقیقت واحد پایبندند و امکان دسترسی به آن را نفی نمی‌کنند. مفهوم استدلال‌های متعارض نشانگر آن است که از آنجا که می‌توان یک موضوع را از زوایای متفاوت و حتی متعارضی نگریست، در هر مورد دو نوع استدلال کاملاً متضاد می‌توان مطرح کرد (Wells, 2006: 457). البته آنچه برای سوفسطاییان اهمیت دارد، خود این استدلال‌های متضاد نیست، بلکه این است که بسته به موقعیت، هر دو این استدلال‌ها می‌توانند صادق باشند. این امر در نگاه خاص سوفسطاییان به مفهوم «حقیقت» ریشه دارد. رویکرد سوفسطایی برخلاف رویکرد فلسفی، «موقعیت» را آفریننده حقیقت در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر، از دید سوفسطاییان، حقیقتی ازلی، ابدی و مطلق، وجود ندارد، بلکه اموری چون عدالت، نیکی، زیبایی و... بسته به موقعیت‌های گوناگون، به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌شوند. به عنوان مثال، رویدادی خاص در یک موقعیت می‌تواند نیک و در موقعیتی دیگر بد ارزیابی شود یا قضاوتی ممکن است در یک موقعیت عادلانه و در موقعیتی دیگر ناعادلانه ارزیابی شود. پروتاگوراس معتقد بود که درباره هر موضوعی دو حکم متفاوت وجود دارد، و استدلال‌های ضعیف‌تر را می‌توان به نیروی سخن تقویت کرد (Ibid). این دیدگاه، آرمان سخنوری را توانایی استدلال درباره جنبه‌های گوناگون و حتی متضاد یک موضوع می‌داند. به بیان دیگر، خطیب ایده‌آل از دید سوفسطاییان کسی است که بتواند یک موضوع را از زوایای گوناگون بنگرد و درباره دو سوی متضاد یک قضیه، همزمان سخن بگوید.

رساله‌ای که به بهترین شکل نمایانگر این رویکرد سوفسطایی به حقیقت و جنبه‌های متعارض یک موضوع است، رساله مجهول‌المؤلفی است که به احتمال زیاد در قرن پنجم پیش از میلاد نگاشته شده و *استدلالات متعارض* نام دارد. مؤلف ناشناخته این رساله، کلام خود را

با جملات زیر آغاز می‌کند:

برخی معتقدند که نیک، یک چیز و بد، چیز دیگری است، اما برخی دیگر معتقدند که نیک و بد یکسان‌اند و ممکن است یک چیز برای عده‌ای نیک باشد و برای عده‌ای دیگر بد، یا برای همان عده در زمانی خاص، نیک و در زمانی دیگر بد باشد. من خود با گروه دوم همراه و آن را با مثالی از زندگی انسان روشن می‌کنم؛ غذا، نوشیدنی و لذت جنسی برای فرد سالم خوب و برای فرد بیمار، بد است... همچنین بیماری برای بیماران، بد و برای پزشکان، خوب است. مرگ برای آنان که می‌میرند بد، اما برای مأموران کفن و دفن خوب است (Sprague, 1968: 155).

استدلال‌های دوگانه به مسئله نیک و بد منحصر نمی‌شود. نویسنده این رساله در بخش‌های بعدی، مقوله‌هایی مانند امور شایسته و ننگین، عادلانه و ناعادلانه، صادق و کاذب و مواردی دیگر را نیز مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که در این موارد نیز حقیقت واحدی وجود ندارد، بلکه این موقعیت است که گونه‌ای خاص از ارزیابی را به ما تحمیل می‌کند. مؤلف ناشناخته رساله *استدلال‌های متعارض*، درباره امور شایسته و ننگین (فصل دوم) می‌نویسد: «به‌طور خلاصه، کاری که در زمان مقتضی و مناسب انجام شود، شایسته و بجا و کاری که در زمان نامناسب انجام شود، مفتضحانه و ننگین خواهد بود. بنابراین، چه چیزی را اثبات کرده‌ایم؟ اینکه امور یکسان هم‌زمان می‌توانند شایسته و ننگین باشند و در همه موارد چنین است» (Ibid: 159). این مقوله‌ها، نظیر صدق و کذب، عدالت و غیره بیشتر در خطابه‌های قضایی و سیاسی کاربرد دارد و برخی توضیحات مؤلف نیز نشان‌دهنده آن است که بیشتر، همین دو ژانر مورد توجه او بوده است.^{۱۹} اما، درباره منافرات نیز که به مدح و ذم اختصاص دارد، آنچه اهمیت دارد، نه خود موضوع که توانایی سخن گفتن درباره هر دو سوی یک موضوع است. به بیان دیگر از دید سوفسطاییان، سخنوری که در مدح یک موضوع سخن می‌گوید باید بتواند در ذم آن نیز سخن بگوید و موقعیت‌های مستلزم مدح و ذم، هر دو، را نشان دهد. به همین دلیل بسیار اتفاق می‌افتاد که خطیبان سوفسطایی در گفتار خویش، مواضعی مهجور و پارادوکسیکال اتخاذ کنند (Cosigny, 1992: 281) و در مدح یا ذم یک موضوع مسیری خارق عادت و خلاف موضع عموم ببمایند.

خطابه گرگیاس لئونتینی (حدود قرن پنجم ق.م.) با عنوان «در مدح هلن»، که از نخستین نمونه‌های به‌جامانده از ژانر منافرات است، به بهترین شکل این رویکرد خارق عادت

سوفسطاییان را نسبت به مدح و ذم نشان می‌دهد. «هلن»، همسر خود را رها کرده و با «پاریس» گریخته است و همه یونانیان عمل او را نکوهیده و در ذم او سخن گفته‌اند؛ اما گرگیاس، موضوع را از زاویه متفاوتی می‌نگرد. او در مقدمه کلام خود می‌گوید که می‌خواهد متهم را از بار سرزنش رهایی بخشد و نشان دهد که منتقدان او دروغ می‌گویند (Gorgias, 2007: 252). گرگیاس در این گفتار مدعی می‌شود که هلن در انجام عمل خود یا مغلوب سرنوشت و اراده خدایان بوده یا مجبور به انجام این عمل شده یا به واسطه کلام، فریفته شده و یا مقهور عشق بوده (Ibid: 253) و در همه این حالات گناهی متوجه او نیست. این خطابه کوتاه شامل مقدمه، روایت (بیان زندگی‌نامه هلن)، حکم، برهان و نتیجه است، اجزایی که در همه درسنامه‌های فن خطابه دوره‌های بعد به رسمیت شناخته می‌شود. گرگیاس در پایان گفتار خویش نتیجه می‌گیرد که «من به نیروی گفتار ننگ را از دامن یک زن زدوده‌ام... [و] کوشیده‌ام تا در برابر بی‌عدالتی ناشی از هتک حرمت و جهل ناشی از افترا قد علم کنم» (Ibid: 255- 256). خطابه گرگیاس، نشان‌دهنده آن است که حتی عملی مذموم چون عمل هلن که علت اصلی جنگ تروا بود، اگر از منظری متفاوت نگریسته شود، چندان مذموم به نظر نخواهد رسید.

در سراسر دوران باستان (قرن پنجم ق.م. تا قرن چهارم میلادی) سوفسطاییان بیشترین بهره را از ژانر منافرات برده‌اند. توجه خاص سوفسطاییان به این ژانر (طبق مطالب پیش‌گفته) بیش از همه به این دلیل است که منافرات برخلاف دو ژانر دیگر (مشاجرات و مشاورات) موضوع مشخصی ندارد و تا جایی که هدف آن یعنی مدح و ذم برآورده شود، هر موضوعی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، این ژانر بهتر از دو ژانر دیگر می‌تواند مهارت‌های سوفسطاییان را در پرداختن به یک موضوع از جنبه‌های متفاوت، بدون تعهد به پایبندی به حقیقتی واحد و مطلق، نشان دهد. این ژانر در اواخر دوران باستان (امپراطوری روم و بیزانس) از چنان اهمیتی برخوردار بود که خطیبان سوفسطایی، درسنامه‌ها و رسالات نظری خود را با محوریت همین ژانر می‌نگاشتند. علاوه بر خطابه‌های به‌جامانده از سوفسطاییان مشهور، این درسنامه‌ها و رساله‌های نظری، یکی از مهم‌ترین منابع برای فهم رویکرد سوفسطاییان به مسئله مدح و ذم است که در بخش بعد به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

۲-۳. اصول مدح و ذم از دیدگاه سوفسطاییان

چنانکه در مقدمه اشاره شد، دو دسته آثار نظری از سوفسطاییان باقی مانده که رویکرد آنان را به مدح و ذم نشان می‌دهد. یک دسته از این آثار مجموعه درسنامه‌هایی است که به «progymnasmata» یا «تمرینات مقدماتی» مشهور است. چهار درسنامه از این نوع موجود است که کهن‌ترین آن از آتلیوس تئون^{۲۰} (قرن اول میلادی) و جدیدترین آن از نیکولائوس سوفیست^{۲۱} (قرن سوم میلادی) است. دو رساله دیگر متعلق به هرموگنس^{۲۲} و آفتونیوس سوفیست^{۲۳} (قرن دوم میلادی) هستند.^{۲۴} این رساله‌ها حاوی تمریناتی نوشتاری برای نوآموزان خطابه است. پیش از آموزش سخنرانی شفاهی^{۲۵} در انظار عموم، تبحر یافتن در این تمرینات ضرورت داشت. به‌ظاهر، حتی پس از آموزش سخنوری نیز این تمرینات نوشتاری ادامه می‌یافته است (Murphy, 2001: 38; Kennedy, 2003: x- xi). این تمرینات عبارت‌اند از: لطایف اخلاقی^{۲۶}، فابل، روایت (بیان آنچه اتفاق افتاده یا می‌توانسته اتفاق افتاده باشد)، پند و اندرز، موضع مشترک^{۲۷}، وصف، تقلید شخصیت، مدح و ذم، مقایسه، رد و تأیید، حکم کلی^{۲۸} و معرفی یک قانون. این تمرینات با اندکی تفاوت در هر چهار رساله موجود تکرار شده‌اند. اساس این تمرینات تقلید از نمونه‌های از پیش موجود بود؛ به‌عنوان مثال درباره‌ی وصف، آموزگاران بهترین نمونه‌های وصف را از آثار شاعران و خطیبان گذشته برمی‌گزیدند و نوآموز را وادار می‌داشتند تا با تقلید از آنها، اصول وصف را تمرین کند. درسنامه‌ی لیبانیوس^{۲۹} (قرن چهارم میلادی) حاوی بهترین نمونه‌های مربوط به مدح، ذم، مقایسه، وصف و... است (Libanius, 2008). اگرچه این درسنامه نیز برای نوآموزان خطابه تدوین شده و در مدارس فن خطابه تدریس می‌شده است، اما از آنجا که فقط حاوی نمونه‌های مربوط به هر تمرین است و درباره‌ی اصول نظری تمرین‌ها توضیحی نیاورده است، معمولاً به صورت جدا از چهار درسنامه دیگر در نظر گرفته می‌شود.

از میان این تمرینات، مدح و ذم جایگاه ویژه‌ای دارند، به این دلیل که تمرینات دیگر معمولاً

مربوط به بخش خاصی از سخن هستند و باید در زمینه‌ای وسیع‌تر گنجانده شوند (به‌عنوان مثال تمرین «لطایف اخلاقی» بیشتر در مقدمه کلام کاربرد دارد یا تمرین «رد و تأیید» در بخش برهان، اما مدح و ذم را به شکل مستقل نیز می‌توان به کار برد: «مدح، هرگاه بخواهیم از کسی تمجید کنیم، یک کل است و هنگامی که در روند مشاورات بخواهیم مدح عملی را بگوییم که می‌خواهیم [مخاطبان] انجام دهند، جزء است» (Kennedy, 2003: 155). علاوه بر این، برخی از این تمرینات نیز با مدح و ذم در ارتباط هستند؛ نظیر «موضع مشترک» و «مقایسه»؛ به‌عنوان مثال، مقایسه عبارت است از قیاس ممدوح با نظایر او تا ممدوح برجسته‌تر به نظر برسد.

تأکیدی که در درسنامه‌های «رسمی» بر فضایل نفسانی می‌شود، در تمرینات مقدماتی کمرنگ‌تر است و مؤلفان تمرین‌های مقدماتی بر این باورند که باید بر همه فضایل، اعم از نفسانی، جسمانی و فضایل مبتنی بر شرایط بیرونی به یکسان تأکید کرد. به‌عنوان مثال، دستورالعمل هرموگنس درباره مدح افراد چنین است:

ابتدا باید به زادگاه پرداخت، سپس به رویدادهای خاصی که در هنگام ولادت فرد اتفاق افتاده است و بعد به ترتیب به والدین و شیوه پرورش، تحصیلات، ویژگی‌های جسمانی و نفسانی، اعمال و فعالیت‌ها؛ اینکه آیا او یک فیلسوف بود یا خطیب یا فرمانده نظامی؟ چه دستاوردهایی در هر زمینه داشته؟ و نیز به مسائلی چون خویشاوندان، دوستان، دارایی، خدمه، بخت و اقبال و... و درنهایت باید به طول زندگی و نحوه مرگ پرداخته شود؛ اینکه چه کسی او را کشته و رویدادهای پس از مرگ او چه بود؟ (Kennedy, 2003: 28).

فضایل جسمانی و نفسانی تقریباً با آنچه در درسنامه‌های رسمی آمده، یکسان است؛ فضایل جسمانی: زیبایی، قدرت و... و فضایل نفسانی نیز همان فضایل اربعه افلاطونی هستند: شجاعت، عدالت، خویشتن‌داری و خرد که به موازات دیگر امور بدان‌ها نیز پرداخته می‌شود. مؤلفان درسنامه‌های تمرین‌های مقدماتی همگی بر این باورند که مدح، تنها به افراد اختصاص ندارد؛ بلکه حیوانات و گیاهان و اشیای بیجان را نیز در برمی‌گیرد و موضوعاتی را که در مدح هر پدیده‌ای باید در نظر داشت نیز برشمرده‌اند (Kennedy, 2003: 81-82; 108-110, 155).

کامل‌ترین گزارش از تقسیم‌بندی موضوعات مربوط به ژانر منافرات و اصول پرداختن به هریک را باید در آثاری که فقط به این ژانر اختصاص دارند، یافت. مهم‌ترین این آثار، یکی اثر مناندر خطیب با عنوان *انواع منافرات* (1981) و دیگری رساله منسوب به دیونیزیوس هالیکارناسوسی با عنوان *در باب منافرات* (1981) است. *انواع منافرات* شامل دو رساله است؛

رسالة نخست که خود متشکل از سه کتاب است و *انواع منافرات* نام دارد و رساله دوم نیز با عنوان *خطابه‌های سلطنتی (مدح پادشاهان)* شناخته می‌شود. مناندر در نخستین کتاب از نخستین رساله، تصریح می‌کند، که کارکرد اصلی منافرات، مدح و ذم است و نیز، ذم/ هجا، زیرمجموعه خاصی ندارد، بلکه آنچه که مبحث منافرات را گسترده می‌کند انواع مدح است (Menander, 1981: 3). این امر به این دلیل است که ذم بیشتر حالت سلبی دارد و در هر مورد با معکوس کردن اصولی که در انواع مدح به میان آمده، می‌توان در ذم آن موضوع نیز سخن گفت. مناندر معتقد است که مدح، دو موضوع کلی دارد؛ یا مدح خدایان است یا مدح موجودات فانی. مدح موجودات فانی نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: مدح شهرها/ کشورها و مدح موجودات زنده. مورد اخیر نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: مدح انسان و غیرانسان. مدح غیرانسان نیز به مدح موجودات آبی و خشکی‌زی تقسیم می‌شود و موجودات خشکی‌زی نیز به دو دسته پرنده و غیرپرنده (درنده، چرنده و...) قابل تقسیم‌اند. دستاوردها و هنرها از دید مناندر زیرمجموعه مدح انسان قرار می‌گیرند (Ibid). مناندر کتاب نخست از رساله نخست را به انواع مدح خدایان اختصاص می‌دهد و اصول هریک را برمی‌شمرد (Ibid: 7- 29). در کتاب دوم به مدح کشورها (Ibid: 29- 59) و در کتاب سوم به مدح شهرها و دستاوردهای هر شهر (Ibid: 59- 75) می‌پردازد. رساله دوم که حجم آن تقریباً دو برابر رساله نخست است، به گفتارهایی اختصاص دارد که در مناسبت‌های مختلف ایراد می‌شود؛ به‌عنوان مثال خطابه‌های سوگواری (مرثیه)، استقبالیه‌ها، مدح پادشاهان، خطابه‌های ازدواج، تولد و... که هریک با مدح شخص یا موضوعی خاص همراه است. از دید مناندر اعمال قابل ستایش پادشاهان و دولتمردان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اعمال زمان جنگ و اعمال زمان صلح (Ibid: 85). اعمال زمان جنگ باید ذیل فضیلت «شجاعت» و اعمال زمان صلح باید ذیل سه فضیلت «عدالت»، «خردمندی» و «خویشتن‌داری» مورد مدح قرار گیرند (Ibid). مناندر تأکید می‌کند که تنها همین چهار فضیلت وجود دارند و فضایل دیگر زیرمجموعه‌ای از همین چهار فضیلت اصلی هستند (Ibid). دومین اثر، یعنی رساله منسوب به دیونیزیوس با عنوان *در باب منافرات* (که البته تنها بخشی از آن باقی مانده) بیشتر به مناسبت‌هایی که منافرات در آن‌ها ایراد می‌شود، پرداخته و از این جهت به دومین رساله مناندر شباهت تام دارد (Dionysius of Halicarnassus, 1981).

با توجه به آنچه درباره‌ی رویکرد «سوفسطایی» و نیز «رسمی» به ژانر منافرات گفته شد،

تفاوت‌های میان این دو رویکرد را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

الف. در نگاه سوفسطاییان، ژانر منافرات پیش از هر چیز عرصه‌ای برای نمایاندن مهارت‌های سخنور است. چندان اهمیتی ندارد که چه چیز یا چه کسی مدح می‌شود، مهم این است که سخنور بتواند بلاغت خود را به نمایش بگذارد و با نگریستن به موضوع از زوایای گوناگون، درباره جنبه‌های متفاوت و حتی متعارض یک موضوع، همزمان سخن بگوید. کسانی چون ارسطو، آناکسیمنس و خطیبان رومیایی، چه به دلایل فلسفی و چه به دلایل عمل‌گرایانه، معتقدند که در هر مورد حقیقتی واحد وجود دارد که وظیفه خطیب دستیابی به آن و انتقال آن به مخاطب است و به بیان دیگر این خطیب است که بر موقعیت، احاطه دارد. از سوی دیگر، سوفسطاییان بر این باورند که این موقعیت است که حقیقت را خلق می‌کند، هر گفتاری اقتضائات خاص خود را دارد و هیچ موضع فرادستی وجود ندارد که از طریق آن بتوان موقعیت‌های متفاوت را بی‌طرفانه سنجید. سخنور، تابع موقعیت است و مهم‌ترین توانایی او سازگاری با اقتضائات هر نوع گفتار خاص است؛

ب. موضوع منافرات از دید سوفسطاییان به‌شدت متنوع و گسترده است و خطیب سوفسطایی هیچ‌گونه محدودیتی را برای موضوع این ژانر به رسمیت نمی‌شناسد. این موضوعات، چنانکه در بالا به آن اشاره شد، از انسان، گیاهان و جانوران گرفته تا اشیای بیجان و پدیده‌های انتزاعی را در برمی‌گیرد. برخی سوفسطاییان حتی خطابه‌هایی در مدح «نمک» و «مگس» (Sheard, 1996: 767; Menander, 1981: 5) نیز ایراد کرده بودند. اما آموزگاران به اصطلاح «رسمی» خطابه در یونان و روم باستان، به دلیل بی‌اهمیت دانستن این قبیل گفتارها، در محدود کردن موضوعات ژانر منافرات کوشش داشتند و بیشتر دستاوردها و فضایل «انسانی» را که برای سعادت عمومی شهروندان مفید باشد، مورد توجه قرار می‌دادند. موضوع ژانر منافرات در درسنامه‌های رسمی بسیار محدود و منحصر به مسائل «مدنی»^۳ است؛ چنانکه این ژانر نسبت به مشاورات و مشاجرات تا حدی در حاشیه است؛

ج. در زمینه مدح انسان و فضایل انسانی نیز اگرچه در برخی موارد (چون تقسیم‌بندی فضایل به جسمانی، نفسانی و فضایل مبتنی بر شرایط بیرونی و یا تعداد فضایل اصلی) شباهت‌هایی میان این سوفسطاییان و آموزگاران رسمی فن خطابه می‌توان دید، اما تأکید آموزگاران چون ارسطو، سیسرون، کوین‌تیلیان و غیره بر فضایل مکتسب است، نه امتیازات

مادرزادی. درحقیقت «دستاوردهای» فرد اهمیت بسیار بیشتری نسبت به فضایی دارد که در کسب آن‌ها نقش چندانی نداشته است. اما از سوی دیگر، سوفسطاییان حتی امتیازات غیرمکتسب (تبار، زادگاه، تحصیلات، خویشاوندان، نحوهٔ مرگ و...) را نیز به موازات فضایل مکتسب، واجد اهمیت می‌شمردند و تقسیم‌بندی‌ها و اصول پیچیده‌ای را برای معرفی این فضایل و شیوهٔ پرداختن به هریک وضع کرده‌اند. هر دو این رویکردها، نمودهایی درجهان اسلام نیز داشته که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۴. مدح و ذم در جهان اسلام

در جهان اسلام، دو دسته منبع وجود دارند که بر مبنای آن، می‌توان رویکرد مسلمانان به مسئلهٔ مدح و ذم را صورت‌بندی کرد. دستهٔ نخست، برخی متون مدرسی بلاغت و نقد ادبی هستند که به اقتضای موضوع، مطالبی را دربارهٔ مدح و ذم نیز بیان کرده‌اند. آثاری چون *نقد الشعر* اثر قدامة بن جعفر (۲۶۰-۳۲۷ هجری)، *العمدة فی محاسن الشعر و آدابہ* اثر ابن‌رشیق القیروانی (م ۴۶۳ هجری)، *الصناعتین، الكتابة و الشعر* اثر ابی‌هلال العسکری (م ۳۹۵ هجری) و برخی آثار بلاغی دوره‌های بعد که تقریباً همین اصول را تکرار کرده‌اند. دستهٔ دوم، آثاری هستند که به‌ظاهر ارتباط چندانی با حوزهٔ بلاغت و نقد ادبی ندارند، اما با محوریت مدح و ذم تألیف شده‌اند. مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از: برخی آثار ابوبکر ثعالبی (م ۴۲۹ هجری) مانند *تحسین و تقبیح؛ تحسین القبیح و تقبیح الحسن؛ الطرائف واللطائف و الیواقیت فی بعض المواقیت*؛ برخی نامه‌های جاحظ (م ۲۵۵ هجری) و نیز برخی رساله‌های منتسب به او مانند *المحاسن و الاضداد و الآمل و المأمول و رسالۃ المحاسن و المساوی* تألیف ابراهیم بن محمد بیهقی (حدود قرن چهارم هجری). در این دو دسته آثار رویکردهای متفاوتی نسبت به مدح و ذم اتخاذ شده که در این بخش به آن خواهیم پرداخت.

۱-۴. مدح و ذم در متون مدرسی بلاغت

نخستین مسئله‌ای که دربارهٔ مدح و ذم در بلاغت اسلامی باید در نظر داشت، این است که مدح و ذم همواره جزو اغراض اصلی شعر به شمار می‌آمده است. تعداد این اغراض از دید هر

بلاغی تا حدی متفاوت است، اما به یقین می‌توان گفت که مدح و ذم همواره در میان این اغراض قرار داشته است؛ به عنوان مثال قدامة بن جعفر، اغراض آشکار شعر را چنین برمی‌شمرد: مدح، ذم، مرثیه، نسیب، تشبیه و وصف (ابن وهب، بی‌تا: ۹۱). مرثیه و نسیب (مدح زنان) خود زیرمجموعه‌های مدح به شمار می‌آیند. قدامة نیز چون خطیبان یونان باستان، مرثیه را «مدح افراد متوفی» تعریف می‌کند و تنها تفاوت آن را با مدح در این می‌داند که در مرثیه، افعال با زمان ماضی به کار برده می‌شوند^{۳۱}. اگر در نظر داشته باشیم که پس از قدامه، بسیاری از بلاغیان، تشبیه و تا حدودی وصف را از اغراض شعر حذف کردند و بیشتر همان چهار غرض مدح‌محور را به عنوان اغراض اصلی شعر معرفی کردند، می‌توان دریافت که غرض شعر از دید منتقدان مسلمان، دراصل، مدح یا ذم بوده است. البته گاهی اغراض دیگری چون «فخر» نیز به این اغراض اضافه می‌شود که آن نیز درحقیقت مدح خویشتن است (العسکری، ۱۹۵۲: ۱۳۱). ابن طباطبا (م ۳۲۲ هجری) در *عیار الشعر* مقاصد شعر را نزد شاعران جاهلی و صدر اسلام به مدح، هجا، فخر، وصف، ترغیب و ترهیب تقسیم می‌کند که البته در ادامه بر مدح و هجا تأکید بیشتری دارد (العلوی، ۱۹۸۵: ۱۳). توضیح تقسیم‌بندی ابن طباطبا را در العمدة اثر ابن رشیق می‌توان یافت. ابن رشیق گزارشی نسبتاً تفصیلی از آرای صاحب‌نظران درباره اغراض شعر فراهم می‌آورد و ضمن آن می‌نویسد که برخی علما شعر را مبتنی بر چهار رکن می‌دانند: مدح، هجا، مرثیه و نسیب (القیروانی، ۱۹۸۱: ۱ / ۱۲۰). با توجه به این چهار رکن، شعر قواعدی چهارگانه شامل رغبت، ترس، شادمانی و خشم دارد.

ابن رشیق توضیح می‌دهد که رغبت با مدح و شکرگزاری، ترس با پوزش‌خواهی و طلب مهر کردن (استعطاف)، شادمانی با شوق‌انگیزی و لطافت نسیب و خشم با هجا، تهدید و عتاب ظالم همراه است (همان). همچنین به گفته ابن رشیق، برخی در اساس، انواع شعر را به دو نوع مدح و هجا تقسیم می‌کنند و همه انواع دیگر، از جمله حکمت، لهو و غیره را نیز زیرمجموعه این دو قلمداد می‌کنند (همان: ۱۲۱). این توجه خاص به مدح و ذم را می‌توان به این مسئله نسبت داد که قالب قصیده بر فضای شعری دوره جاهلی و نخستین دوره‌های پس از اسلام غلبه داشته و این قالب نیز بیشتر به اغراضی چون مدح، ذم، نسیب و... اختصاص دارد، اما باید توجه داشت که صورت‌بندی اصول مدح و آنچه بلاغیان درباره شمار فضایل و غیره گفته‌اند، در عین حال

شباهت بسیاری با ویژگی‌های گفتارهای مدحی در غرب باستان دارد.

اصول مربوط به مدح و ذم در آثار قدامة بن جعفر و ابن‌رشیق با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است.^{۳۲} قدامة نیز همچون یونانیان و رومیان باستان، فضایی که ممدوح را باید بدان‌ها ستود، شامل «شجاعت»، «خردمندی»، «دادگری» و «پاکدامنی» می‌داند و تأکید می‌کند که هر فضیلت دیگری، یا زیرمجموعه‌ای از این فضایل است و یا با ترکیب این فضایل چهارگانه به وجود آمده است (ابن‌وهب، بی‌تا: ۹۶-۹۸). سپس در فصلی با اظهار «عیوب مدح» عنوان می‌کند که نباید ممدوح را به فضیلت‌های عرضی ستود و تنها فضایل نفسانی باید در مدح مورد توجه قرار گیرند (همان: ۱۸۴).^{۳۳} فضایل عرضی از دید قدامة عبارت‌اند از: بزرگی نسب، زیبایی اندام و ثروت/ مکت (همان). این سخن قدامة، یادآور دیدگاه درسنامه‌های رسمی فن خطابه در یونان و روم باستان است که بر فضایل نفسانی تأکید داشتند و فضایل عرضی را چندان واجد اهمیت نمی‌دانستند. تنها تفاوت در این است که فضایل عرضی در درسنامه‌های یونان و روم باستان به‌طور کامل حذف نشده، بلکه در حاشیه قرار گرفته و اولویت در مدح با فضایل نفسانی است. حتی ارسطو نیز اشاره به برخی از فضایل عرضی را در اقناع مخاطب بی‌تأثیر نمی‌داند. اما قدامة آشکارا از این اصل عدول کرده و تنها، پرداختن به فضایل نفسانی را در مدح، صحیح می‌داند و پرداختن به فضایل عرضی را (فضایی که خود شخص چندان نقشی در اکتساب آن نداشته)، ذیل «عیوب مدح» طبقه‌بندی می‌کند. درباره‌ی هجا نیز معتقد است که هجو عیبناک آن است که به جای پرداختن به فضایل ذاتی نفسانی، ویژگی‌هایی را که خود شخص در آن دخالتی نداشته، حقیر شمرند (همان: ۱۸۷). با اینکه پرداختن به فضایل عرضی در شعر شاعران عرب فراوان است، اما قدامة این‌گونه مدح و هجوها را نادرست قلمداد می‌کند که بلاغیانی چون ابن‌رشیق با این دیدگاه قدامة مخالفت کرده و یادآور شده‌اند که این قبیل ویژگی‌های عرضی نیز در اشعار قدما مورد توجه بوده و پرداختن به آن نه‌تنها ایرادی ندارد، بلکه ضروری است. به‌عنوان مثال، ابن‌رشیق با نقل بیتی از ابی‌تمام (ما بقومی شرف بل شرفوا بی/ و بنفسی فخرت لا بحدودی) یادآور می‌شود که برخی، این‌گونه مدح را روا نمی‌دانند؛ زیرا شاعر برای ستودن خویش شأن اسلاف خود را پایین آورده است. شاعر باید فخر به پدران و مدح آنان را در شعر خود بگنجانند، زیرا:

شرافت پدر بخشی از میراث فرزند است و همچون دارایی‌های دیگر به او منتقل می‌شود. بنابراین اگر شرافت اجدادی پاس داشته شود، تقویت شده و بر آن افزوده خواهد شد و اگر درباره آن سهل‌انگاری شود، از میان خواهد رفت و به همین ترتیب شرافت پدر، کل قبیله را در برمی‌گیرد و فرزند او از آن بهره و نصیبی بیشتر خواهد داشت (القیروانی، ۱۹۸۱: ۲/ ۱۴۵-۱۴۶).

ابوهلال عسکری نیز اگرچه وصف ظاهر و ذکر تبار ممدوح را از عیوب مدح به شمار می‌آورد، اما در جای دیگری از کتاب *الصناعتین* معتقد است که یکی از فضیلت‌های شعر بر دیگر انواع کلام، خوارداشتن مردم شریف و بزرگداشتن مردم پست به واسطه مدح و ذم اعراض و انساب آن‌ها است (العسکری، ۱۹۵۲: ۱۳۷). بنابراین در آثار بیشتر بلاغیان مسئله تبار، قومیت و... نیز جزو فضایل ممدوح طبقه‌بندی می‌شود.

علاوه بر مسئله فضایل، که تا حد زیادی تکرار اصولی است که در غرب باستان درباره منافرات مطرح شده و بلاغیان بعدی نیز آن را پذیرفته‌اند^{۲۴}، دو اصل کلی دیگر نیز در متون مدرسی بلاغت درباره مدح مطرح می‌شود که ردپای آن را در رساله‌های مربوط به منافرات می‌توان یافت. یکی از این دو اصل که به وسیله قدامه مطرح شده و به وسیله بلاغیان بعدی نیز پذیرفته شده است، این است که هر صنف و طبقه‌ای را باید به فضیلتی که خاص آن طبقه است ستود (ابن وهب، بی‌تا: ۱۰۶-۱۰۷؛ القیروانی، ۱۹۸۱: ۲/ ۱۲۹). گذشته از تقسیم‌بندی ممدوحان به پادشاهان، صاحبان پیشه (وزرا و کاتبان)، قضات، سرداران و عامه مردم (اهل حرفه و حرامیان) که تا حدی به طبقه‌بندی یونانیان از صنوف مردم شباهت دارد، این اصل که هر شخص و طبقه‌ای فضیلت خاصی را دارا است و هر شخصی را نباید به همه فضایل ستود، در غرب نیز اصلی پذیرفته‌شده بوده است؛ به‌عنوان مثال در رساله دیونیزیوس که درباره مناسبت‌های متفاوتی است که منافرات در آن‌ها ایراد می‌شود، در بخش مربوط به خطابه‌های ولادت می‌خوانیم: «اگر [ممدوح] قدبلند باشد، باید او را با آژاکس مقایسه کرد، اگر زیبا و شجاع است، با آشیل، اگر بلیغ، خردمند، عادل یا خویشتندار است، باید او را به ترتیب با شخصیت‌های متناسب [با این فضیلت‌ها]: نستور، تمیستوکلس، آریستیدس و فوکیون» مقایسه کرد (Dionysius of Halicarnassus, 1981: 369). البته قاعده بر این است که در مدح پادشاهان، همه فضایل نفسانی و اعمالی که اثبات‌کننده این فضایل هستند، ذکر شود^{۲۵}.

اصل دوم که در متون بلاغی جهان اسلام مطرح است، تناسب زبان مدح با موقعیت ممدوح

است. قدامه بیشتر درباره فضایل بحث کرده و چندان به مسئله زبان در مدح نپرداخته و آنچه در بخش‌های مربوط به «نعت لفظ» و «عیوب لفظ» آورده، بیشتر احکامی کلی است؛ چنانکه به ویژگی‌های لفظ در همه انواع شعر نظر دارد. اما بلاغیان بعدی، چون ابن‌رشیق به این مسئله نیز پرداخته‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

شاعر در مدح پادشاهان باید به شیوه واضح و روشن سخن بگوید و معانی استوار و الفاظ پاکیزه، غیرمبتدل و غیرعامیانه، به کار برد و از ایجاز مخل و از حد گذراندن و تطویل اجتناب کند، زیرا اگر پادشاه کسل و بی‌حوصله شود ممکن است زبان به خرده‌جویی و انتقاد بی‌مورد از شعر بگشاید... (القیروانی، ۱۹۸۱: ۱۲۸/۲).

درباره زبان هجا نیز مهم‌ترین نکته این است که ذم به دشنام‌گویی منجر نشود و لفظ آن عفیف و معنای آن صادق باشد (همان: ۱۷۱). در رساله‌های آموزشی غرب باستان نیز تناسب زبان و موقعیت ممدوح همواره مورد توجه بوده است؛ مثلاً در رساله منسوب به دیونیزیوس با عنوان **باب منافرات** که بخش باقی‌مانده آن گفتارهای مدحی مربوط به هفت مناسبت متفاوت را در برمی‌گیرد، در هر مورد زبان متناسب با آن موقعیت خاص را نیز توضیح داده است. دیونیزیوس درباره گفتارهایی که در جشنواره‌ها و مسابقات قهرمانی ایراد می‌شود، چنین تأکید می‌کند:

واژگان کلام باید به اقتضای استعدادها و انگیزه‌های هر فرد تغییر کند... زبان نباید یکدست، بلکه باید متنوع و چندگانه باشد. برخی موضوعات، زبان ساده می‌طلبند؛ برخی را باید با صناعاتی چون مقابله و موازنه همراه کرد و برخی موضوعات نیازمند زبانی فاخر هستند... مطالب، خود شیوه بیان را تعیین می‌کنند... به‌عنوان مثال، قطعات روایی یا اساطیر را باید ساده و بی‌تکلف بیان کرد، هرچه مربوط به پادشاهان یا خدایان است باید با فخامت و شکوه و تقابل‌ها و مقایسه‌ها باید به سبک خطابه‌های عمومی بیان شود» ([Dionysius of Halicarnassus], 1981: 365).

این عدم یکدستی زبان و سبک در منافرات، نخست به این دلیل است که هر گفتار مدحی از بخش‌های متعددی نظیر مقدمه، روایت، برهان و... تشکیل شده و دیگر به دلیل رعایت اقتضای موضوع است؛ همچنین از آنجا که هدف اصلی منافرات سرگرم کردن مخاطب است، برای پرهیز از یکنواختی، هر بخش را باید به شیوه خاص آن ادا کرد. در عین حال گفتارهایی که در دیگر مناسبت‌ها ایراد می‌شوند، مانند گفتارهای مربوط به ازدواج، مرثیه‌ها و... نیز هر یک به تناسب موقعیت، سبک و زبان خاص خود را دارند.

۲-۴. رویکرد سوفسطایی به مدح و ذم در جهان اسلام

علاوه بر متون مدرسی بلاغت، گروهی از مسلمانان مجموعه آثاری را پدید آورده‌اند که برخی اصول مدح و ذم در آن‌ها نیز بازتاب یافته است. ساختار کلی این دسته آثار بدین‌گونه است که مؤلفان آن فهرستی از امور متفاوت فراهم آورده‌اند و آنچه را که در مدح و ذم این موضوعات می‌توان گفت، گردآوری کرده‌اند. برخلاف برخی متون مدرسی بلاغت، که در آن اصول نظری و ویژگی‌های سخن ستایش‌آمیز و نکوهش‌آمیز نیز توضیح داده شده است، این قبیل آثار جنگ‌گونه‌اند و در هر فصل، فقط نقل‌قول‌هایی (اعم از آیه، حدیث، بیت، جملات قصار، ضرب‌المثل‌ها و...) از دیگران در مدح و ذم یک موضوع خاص می‌توان دید. موضوعات این آثار نیز منحصر به حوزه خاصی نیست، اگرچه گاه مدح و ذم مسائل اخلاقی در آن چشمگیرتر است؛ به‌عنوان مثال، ابراهیم بیهقی در *المحاسن و المساوی* به مواردی مانند نیکی‌ها و بدی‌های ندامت، نیکی‌ها و بدی‌های طلب روزی، نیکی‌ها و بدی‌های فقر و... می‌پردازد، اما مدح و ذم اموری دیگر چون نیکی‌ها و بدی‌های رویا، نیکی‌ها و بدی‌های مردان و... نیز در این کتاب به چشم می‌خورد (بیهقی، ۱۹۶۱). همچنین ثعالبی در آثاری که با این رویکرد خاص نگاشته است، در مدح و ذم موضوعاتی بسیار متنوع از شجاعت، جود، صبر، کینه، حسد و غیره گرفته تا مدح و ذم خضاب، طلا، شطرنج، نرگس، گل سرخ، زمستان، بیماری، پیری و... سخن رانده است (ثعالبی، ۲۰۰۹؛ همان، ۱۳۸۵). این‌گونه آثار در اصل با رویکرد خاصی نوشته شده‌اند و در مقایسه آن‌ها با دیگر آثاری که موضوع نسبتاً مشابهی دارند، می‌توان تفاوت آن‌ها با یکدیگر را بهتر دریافت. فصل چهارم کتاب *التمثيل و المحاضرة* ثعالبی (۱۹۸۳) برای توضیح این تفاوت، بسیار روشنگر است. او در دو بخش دوم و سوم این فصل که به «انسان و حالات او» اختصاص دارد، تنها فهرستی از فضایل (جود، قناعت، عقل، حسن‌خلق، سکوت و...) و رذایل اخلاقی (غضب، حسد، حرص و...) می‌آورد و جملات قصار و ابیاتی دربارهٔ هریک ذکر می‌کند بی‌آنکه به آن فضیلت یا رذیلت از منظر متفاوتی نگریسته باشد. اما در بخش نخست همین فصل به مدح و ذم همزمان اموری از قبیل جوانی، پیری، خضاب، فقر، سفر و... پرداخته است. ثعالبی در آثار دیگر خود همچون *تحسین و تقبیح، الطوائف و اللطائف و البواقیت فی بعض المواقیت* نیز به امری واحد (اعم از فضایل اخلاقی یا جز آن) از دو منظر کاملاً متضاد نگریسته و همزمان به مدح و ذم آن پرداخته است. چنین رویکردی دقیقاً بر کتاب‌های *المحاسن و الاضداد* و *المحاسن و المساوی* نیز حاکم است. برخی نامه‌هایی که از جاحظ باقی مانده نیز همین رویکرد دوگانه را نسبت به

موضوعات نشان می‌دهد؛ به‌عنوان مثال، جاحظ در ابتدای نامه‌ای با عنوان «ذم اخلاق کاتبان» ذکر می‌کند که مخاطب به او نامه‌ای نوشته و در مدح اخلاق کاتبان راه اطناپ را پیموده و او بر آن است در این نامه، عکس این مسیر را بپیماید و ذمائم اخلاقی کاتبان را نشان دهد (جاحظ، ۱۹۶۴: ۱۸۷/۲-۱۸۸). با توجه به اینکه این نامه در پاسخ به نامه‌ای در «مدح کاتبان» نگاشته شده و همچنین با قرار دادن این نامه‌ها در کنار مجموعه آثار دیگری که با این رویکرد تألیف شده‌اند، این نامه‌ها را نیز می‌توان در زمره آثار دانیس دانست که می‌کوشند به یک مقوله از دو زاویه متضاد بنگرند.

در نگاه نخست، انگیزه تألیف آثاری با این رویکرد خاص مشخص نیست. ناصر محمدی محمد جاد در مقدمه‌ای که بر کتاب *الضرائف و اللطائف و البواقیت فی بعض المواقیت* نگاشته، هدف نگارش این قبیل آثار را ترغیب انجام‌دهندگان کار نیکو به تکرار عمل نیک و بازداشتن بدکاران از تکرار فعل قبیح دانسته است (ثعالبی، ۲۰۰۹: ۳۰). روشن نیست که ذکر شیء یا عملی خاص و نشان دادن همزمان بدی‌ها و خوبی‌های آن چگونه می‌تواند شخصی را به تکرار عملی نیک یا بد وادارد، زیرا در این‌گونه آثار در اصل، تعریفی از نیک و بد نمی‌توان دید و صفت یا امری خاص، همان‌قدر که ستوده می‌شود، نکوهش می‌گردد. از سوی دیگر، انگیزه نگارش این قبیل آثار هنگامی مبهم‌تر می‌شود که آثاری چون *تحسین القبیح و تقبیح الحسن* را در نظر آوریم. ساختار این کتاب، در اصل با کتاب‌های دیگر ثعالبی و دیگر آثاری که با محوریت مدح و ذم به نگارش درآمده، تفاوت دارد. در آثار دیگر، امری همزمان ستوده و نکوهیده می‌شود، اما در *تحسین القبیح و تقبیح الحسن*، امری که فرض بر نیک بودن آن است، نکوهیده و امری که فرض بر بد بودن آن است، ستوده می‌شود. به بیان دیگر، مؤلفان آثاری چون *المحاسن و الاضداد و المحاسن و المساوی* و... درباره نیک یا بد بودن یک امر اظهارنظری نمی‌کنند، بلکه تنها وجوه نیک و بد امور را باز می‌نمایانند، اما در *تحسین القبیح و تقبیح الحسن*، مؤلف امری را که از دیدگاه عموم نکوهیده است، می‌ستاید و امری را که از دیدگاه عموم ستوده است، نکوهش می‌کند؛ به‌عنوان مثال در این کتاب به عناوینی از این نوع برمی‌خوریم: تحسین کذب، تحسین وقاحت، تحسین ایمان کاذب، تحسین کینه و... از سوی دیگر، در بخش «مقابح» جملات قصار و ابیاتی در تقبیح عقل، تقبیح علم، تقبیح جود، تقبیح صبر و... گردآوری شده است. پیداست که چنین آثاری به هیچ وجه راهنمای عملی مناسبی برای نیکوکاران و بدکاران نخواهند بود. برخی دیگر، علاقه اعراب به گردآوری امثال و جملات حکمت‌آمیز خود را انگیزه گردآوری این‌گونه آثار می‌دانند.^{۳۶} اما باید توجه داشت که علاقه اعراب به گردآوری و ثبت

سخنان به یادماندنی خود به هیچ وجه بیانگر رویکرد خاصی که در این آثار به کاررفته، نیست. رساله‌های بسیاری به زبان عربی تألیف شده‌اند؛ مانند *المعانی الکبیر* از ابن قتیبة دینوری (م ۲۷۶ هجری)، *دیوان المعانی* از ابوهلال عسکری، *سحرالبلاغه و سرالبراعة و المنتحل* از ثعالبی، *المحب و المحبوب و المشموم و المشروب* از السری بن احمد الرفاء (م ۳۶۲ هجری) و... که زیباترین ابیات و جملات و توصیفات را درباره موضوعات متفاوت گردآورده‌اند، بی آنکه این رویکرد دوگانه و متعارض را نسبت به آن اتخاذ کنند. به بیان دیگر آثاری را که همزمان به مدح و ذم موضوعی واحد می‌پردازند نمی‌توان فقط «گردآوری» دانست، بلکه این آثار گردآوری با «رویکردی خاص» است.

آنچه برای بحث فعلی اهمیت دارد نه انگیزه مؤلفان این رسالات، بلکه شباهتی است که میان رویکرد مؤلفان این قبیل آثار و رویکرد سوفسطاییان به مدح و ذم وجود دارد. از نحوه تألیف این آثار پیداست که مؤلفان آن نیز چون سوفسطاییان نیک و بد را مطلق نمی‌دانند بلکه در هر مورد موضوعات را از زوایای گوناگون و متعارض می‌نگرند تا نیک و بد آن را همزمان آشکار کنند. درحقیقت این آثار به بهترین شکل نمایانگر مفهوم *استدلال‌های متعارض* هستند که توانایی سخن گفتن خطیب سوفسطایی درباره هر دو سوی یک قضیه را، به‌ویژه هنگام مدح یا ذم نشان می‌دهد. ابن‌عبد ربه در فصلی از *عقد الفرید* با عنوان «تقییح الحسن و تحسین القبیح» جمله‌ای را از قول یکی از عالمان شعر نقل می‌کند که در این مورد بسیار روشنگر است: «سئل بعض العلماء الشعر: من اشعر الناس؟ قال الذی یصور الباطل فی صورة الحق و الحق فی صورة الباطل... فیقیح الحسن الذی لا احسن منه و یحسن القبیح الذی لا اقیح منه» (الاندلسی، ۱۹۸۳: ۶/ ۱۸۴). چنانکه شاهدیم معیار سوفسطایی توانایی سخن گفتن درباره دو سوی قضیه‌ای واحد، اینجا درباره شاعران به کار رفته و شاعرترین مردم کسی دانسته شده که بتواند امری قبیح را بستاید و امری نیکو را تقبیح کند. این تعریف از «شاعر آرمانی» را نیز شاید بتوان انگیزه‌ای برای تألیف آثاری محسوب کرد که از یک‌سو، به مدح و ذم همزمان یک موضوع می‌پردازند و از سوی دیگر، به‌طور ضمنی مهارت شاعر/ سخنور را در این می‌دانند که بتواند امری نکوهیده را بستاید و امری ستوده را نکوهش کند. ردپای این طرز نگرش را، علاوه بر خطابه‌های خارق عادت سوفسطاییانی چون گرگیاس، در درسنامه‌های سوفسطاییان دوره‌های بعد همچون لیبانیوس نیز می‌توان دید^{۳۷} و البته، تفاوت‌ها را نیز نباید از نظر دور داشت.

درسنامه‌های سوفسطاییان، پیش از هر چیز برای نوآموزان خطابه تألیف شده و الگوهای کلامی که در این درسنامه‌ها به چشم می‌خورد، برای آموزش اصول مربوط به هر تمرین، به شیوه «تقلید» است. اما به نظر نمی‌رسد که متونی چون *المحاسن و المساوی* یا *الیواقیت فی بعض المواقیت* برای چنین منظوری تألیف شده باشند. الگوهای هر تمرین در درسنامه‌های فن خطابه سوفسطاییان مفصل است (در برخی موارد، خطابه‌هایی کامل به‌عنوان الگو معرفی می‌شود) و می‌توان با آموزش گام به گام نوآموز، اصول هر تمرین را به وی آموخت. اما متونی که با این رویکرد در جهان اسلام به نگارش درآمده‌اند، معمولاً آیه، حدیث، جملات قصار، یا ابیاتی معدود را به‌عنوان نمونه مدح یا ذم معرفی می‌کنند. پیداست که به‌عنوان مثال، تقلید از یک جمله قصار یا حدیث چندان معنادار نیست. از سوی دیگر، با توجه به حساسیتی که در جهان اسلام درباره سرقت ادبی و تبیین مرزهای میان «سرقت» و «تقلید» وجود داشت و بحث مربوط به سرقات که خود از بحث‌های درازدامن نقد ادبی کلاسیک ما است، بنابراین به‌سختی می‌توان برای این قبیل آثار کارکرد آموزشی در نظر گرفت. البته این احتمال را نیز نباید نادیده گرفت که گردآوری این قبیل ابیات و سخنان کوتاه و حکمت‌آموز با هدف فراهم آوردن مواد اولیه‌ای بوده است که باید در زمینه‌های گسترده‌تر، مثلاً خطابه یا ترسلات، به کار رود. به هر حال، شباهت رویکرد این آثار به مقوله مدح و ذم، (با هر کارکردی)، با شیوه استفاده خطیبان سوفسطایی از ژانر منافرات قابل توجه است.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم که اصول مدح و ذم در جهان اسلام، از بسیاری جهات با آنچه در درسنامه‌های فن خطابه غرب باستان درباره ژانر منافرات آمده، شباهت دارد. سوفسطاییان و آموزگاران رسمی فن خطابه، ژانر منافرات را از دو رویکرد متفاوت بررسی کرده‌اند که هر دو رویکرد در جهان اسلام نمودهایی داشته است. تعداد فضایل و تقسیمات و زیرمجموعه‌های آن تقریباً در هر دو نظام بلاغی مشترک است. همچنین، اصول دیگری از قبیل لزوم ستودن هر فرد و طبقه به فضیلتی که خاص او یا آن طبقه است و نیز ضرورت تناسب زبان و سبک مدح با موقعیت ممدوح، نکته دیگری است که در هر دو نظام به آن پرداخته شده است. برخی متون مدرسی بلاغت از این‌رو که فضایل را منحصر به فضایل نفسانی نمی‌دانند و فضایل غیرمکتسب

(تبار، ظاهر و...) را نیز قابل ستایش می‌دانند به درسنامه‌های سوفسطاییان شباهت دارند، اما از این جهت که مدح را به «انسان» منحصر کرده‌اند، بیشتر یادآور آموزه‌های درسنامه‌های رسمی هستند. همچنین، تأکید کسانی چون قدامه، مرزبانی و ابو‌هلال عسکری بر اینکه ستودن ممدوح به فضایل غیرمکتسب در زمره «عیوب» ممدوح است، یادآور دیدگاه کسانی مانند ارسطو، سیسرون و کویین‌تیلیان است که با آنکه فضایل غیرمکتسب را به‌طور کامل نفی نمی‌کنند، اما تأکید آن‌ها بر فضایی است که ممدوح با تلاش خود آن را به دست آورده باشد. از سوی دیگر، با نگاه به متونی که با محوریت مدح و ذم تالیف شده‌اند و در زمره متون رسمی بلاغت به شمار نمی‌آیند، می‌توان دریافت که مدح در جهان اسلام به مدح انسان اختصاص نداشته و امور انتزاعی و پدیده‌های بیجان و... را نیز در بر می‌گرفته است. اموری که در این آثار مورد مدح و ذم قرار گرفته (همچون حجاب، ازدواج، خط چهره، نبید، طلا، آبگینه، خضاب، گریستن، سفر، ماه، باران و...) یادآور گستردگی و تنوع موضوعات مدح نزد سوفسطاییان است. گذشته از این، مؤلفان با همان رویکردی به تألیف این آثار پرداخته‌اند که جهان‌نگری حاکم بر خطابه‌ها و اصول سوفسطاییان را تداعی می‌کند؛ یعنی موقعیت بر حقیقت اولویت دارد و امری نکوهیده را در موقعیتی متفاوت می‌توان ستود و برعکس. معیار مهارت در سرودن شعر نیز، دست‌کم از دید برخی ادبا، آن است که شاعر بتواند بدون توجه به آرای عمومی و یا پایبندی به حقیقتی واحد و مطلق، امری ناپسند را بستاید و امری پسندیده را نکوهش کند. البته این معیار در جهان اسلام با آزادی بیشتری به کار رفته و برخلاف غرب باستان چندان معضل‌آفرین نبوده است، زیرا این معیار بیشتر در شعر، یعنی زمینه‌ای مطرح شده که در اصل الزامی برای پایبندی به حقیقت در آن وجود ندارد.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Epideictic Genre
2. Forensic Genre
3. Deliberative Genre
4. Gorgias of Leontini
5. Aristotle
6. Anaximenes of Lampsacus
7. Cicero
8. Quintilian



9. Dialectic
10. Rhetorica ad Herennium
11. Menander the Rhetor
12. Dionysius of Halicarnassus
13. Amplification

۱۴. ذکر این نکته ضروری است که در گفتارهای مربوط به مدح و ذم، بیشتر اصول مدح توضیح داده می‌شود و درباره ذم به ذکر این نکته بسنده می‌شود که معکوس کردن اصول مدح، به ذم می‌انجامد. در حقیقت گفتار ذمی، نوعی گفتار سلبی است که با وارونه کردن اصول گفتارهای مدحی ساخته می‌شود.

15. Enthymeme

۱۶. قس. سیسرون، ۱۸۸۸: کتاب دوم، بخش ۵۹ و نیز کوپین تیلیان، ۱۹۵۹: کتاب سوم، فصل هفتم، بخش ۱۲.

۱۷. بخش ۱۳؛ نیز قس. سیسرون، ۱۸۸۸: کتاب دوم، فصل ۵۹.

18. Dissoi logoi

۱۹. برای مثال، نک. فصل ۸.

20. Aelius Theon
21. Nicolaus the Sophist
22. Hermogenes
23. Aphtonius the Sophist

۲۴. نخستین این درسنامه‌ها، یعنی درسنامه تئون، به دو ژانر مشاورات و مشاجرات توجه بیشتری دارد، اما به دلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در دوران امپراطوری روم و بیزانس، رفته‌رفته ژانر مشاجرات به متخصصان حقوق سپرده شد و سخنرانی‌های سیاسی نیز ممنوع اعلام شد و بر اثر رواج گسترده ژانر منافرات، تمرین‌های درسنامه‌های بعدی بیشتر سمت و سوی «منافراتی» یافت (Murphy, 2001: 35-37).

25. Declamation
26. Chreia
27. Common place
28. Thesis

۲۹. علاوه بر این دو دسته منبع، مجموعه آثار دیگری نیز وجود دارند که از منظر دیگری به مقوله مدح و ذم نگریسته‌اند: تفسیرهای فلاسفه مسلمان چون فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد از فن شعر ارسطو. در این تفسیرها نیز هدف شعر و محاکات شعری، مدح و ذم یا تحسین و تقبیح قلمداد شده است؛ به‌عنوان مثال، ابن‌سینا معتقد است که «و کل محاکاة فاما ان یقصد به التحسین و اما یقصد به التقبیح، فان الشیء انما یحاکى لیحسن او یقبح» (ابن‌سینا، ۱۹۵۳: ۱۶۱). بسیاری از محققان توجه کرده‌اند که این تفسیرها فقط

در بافتی «خطابی» قابل درک هستند. همچنین کوشش‌های ابن‌سینا برای از میان بردن ابهام برخی قسمت‌های فن شعر ارسطو به‌واسطه مفاهیم خطابی نیز به‌تفصیل بررسی شده است. به همین دلیل در این مقاله از مقایسه تفسیرهای فن شعر در جهان اسلام با اصول ژانر منافرات صرف‌نظر کرده‌ایم. برای آگاهی از پیوند این تفسیرها با مفاهیم خطابی نک. (Dahiyat, 1974: 45-56).

30. Civic

۳۱. قس. مناندر، ۱۹۸۱: ۱۷۳.

۳۲. باید توجه داشت که متون بلاغی در جهان اسلام، بیشتر برای آموزش «نقد و ارزیابی شعر» تألیف می‌شده تا آموزش شعرسرایی. به همین دلیل، برخلاف درسنامه‌های یونان و روم باستان، هدف این درسنامه‌ها نه پرورش نوآموزان شعر، بلکه ارائه شیوه‌هایی است که بدان طریق می‌توان انواع کلام را «ارزیابی» کرد و کلام نیک را از کلام فاسد باز شناخت. این هدف از گزینش بهترین ابیات در زمینه‌های گوناگون و نیز آوردن نمونه‌های عیناک، در هر مورد به‌روشنی پیداست. علاوه بر این، از آنجا که ژانر منافرات در قالب گفتارهای طولانی ارائه می‌شود و نمونه‌هایی که بلاغیان مسلمان در درسنامه‌های خود آورده‌اند، معمولاً از حد تک‌بیت (یا حداکثر چند بیت) تجاوز نمی‌کند، به‌طور مسلم دستورالعمل‌های پیچیده خطیبان غرب باستان (اعم از سوفسطایی و رسمی) درباره چگونگی آغاز مدح و تنظیم مطالب و شیوه نتیجه‌گیری و غیره در آن بازتاب نیافته است؛ به‌عنوان مثال، اصولی که برای مدح و ذم و دیگر اغراض شعر در نقد الشعر اثر قدامة آمده، شیوه گام‌به‌گام درسنامه‌های خطیبان یونان و روم باستان را ندارد، بلکه بیشتر اصولی کلی است که در هر مورد با نمونه‌های نیک و نیز عیناک شعر همراه شده است.

۳۳. نک. المرزبانی، ۱۳۴۳: ۲۲۱؛ عسکری، ۱۹۵۲: ۹۸-۱۰۰.

۳۴. نک. القیروانی، ۱۹۸۱: ۱۳۱/۲ به بعد.

۳۵. قس. القیروانی، ۱۹۸۱: ۱۲۹/۲.

۳۶. نک. مقدمه تحسین و تقبیح: ۶۱.

۳۷. به‌عنوان مثال، لیبانیوس در تمرینات مربوط به مدح، قطعه‌ای در مدح آشیل می‌آورد (Libanius, 2008: 221) و در بخش ذم، قطعه‌ای در ذم او (Ibid: 267).

٧. منابع

- ابن سينا، حسين بن عبدالله. (١٩٥٣). *فن التاسع (من كتاب الشفاء)*. در فن الشعر عبدالرحمن بدوى. مع الترجمة العربية القديمة و شروح الفارابى و ابن سينا و ابن رشد. قاهرة: مكتبة النهضة المصرية.
- ابن وهب، سليمان [قدامه بن جعفر]. (١٩٨٠). *نقد النثر*. به تحقيق طه حسين و عبدالحميد العبادى. بيروت: دارالكتب العلمية.
- ----- . (بى تا). *نقد الشعر*. به تصحيح محمد عبدالمنعم خفاجى. بيروت: دارالكتب العلمية.
- الاندلسى. ابن عبد ربه. (١٩٨٣). *عقد الفريد*. تحقيق مفيد محمد قميحه. ٨ج. بيروت: دارالكتب العلمية.
- بيهقى، ابراهيم. (١٩٦١). *المحاسن و المساوى*. به كوشش محمدابوالفضل ابراهيم. قاهرة: دارالمعارف.
- ثعالبى، ابومنصور. (٢٠٠٩). *الظرائف و اللطائف و اليواقيت فى بعض المواقيت*. تحقيق ناصر محمدى محمدجاد. قاهرة: دارالكتب.
- (١٩٨١). *تحسين القبيح و تقبيح الحسن*. تحقيق شاكرا العاشور. بغداد: وزارة الاوقاف و الشؤون الدينيه.
- (١٩٨٣). *التمثيل و المحاضرة*. تحقيق عبدالفتاح محمد الطلو. رياض: الدار العربية للكتاب.
- (١٣٨٥). *تحسين و تقبيح*. ترجمه محمدبن ابى بكر بن على ساوى. تصحيح عارف احمد الزغول. تهران: مركز پژوهشى ميراث مكتوب.
- جاحظ، ابى عثمان عمرو بن بحر. (١٩٦٤). *الرسائل*. ٢ج. تحقيق عبدالسلام محمد هارون. قاهرة: مكتبة الخانجى.
- [.....]. (١٩٩١). *المحاسن و الاضداد*. به كوشش على فاعور و ديگران. بيروت: دارالهادى.
- [.....]. (١٩٨٣). *الآمل و المأمول*. تحقيق رمضان ششن. بيروت:

دارالکتب الجديد.

- العسکری، ابی هلال حسن بن عبدالله. (۱۹۵۲). *الصناعتین. الكتابة و الشعر*. تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: داراحیاء الکتب العربیة.
- العلوی، ابن طباطبا. (۱۹۸۵). *عیار الشعر*. تحقیق عبدالعزیز بن ناصر المانع. الرياض: دارالعلوم.
- القیروانی، ابی علی الحسن بن رشیق. (۱۹۸۱). *العملة فی محاسن الشعر و آدابه*. ج. ۲. به تصحیح و حواشی محمد محیی‌الدین عبدالحمید. بیروت: دارالجلیل.
- المرزبانی، عبدالله بن محمد بن عمران بن موسی. (۱۳۴۳). *الموشح*. تصحیح علی محمد بجاوی. قاهره: المطبعة السلفیة.

Reference:

- [Anaximenes of Lampsacus]. (1957). *Rhetorica ad Alexandrum*. Tr. H. Rackham. in *The Works of Aristotle: Problems & Rhetorica ad alexandrum*. Cambridge: Harvard University Press.
- [Cicero]. (1954). *Rhetorica ad Herennium*, Tr. Harry Caplan. Cambridge: Harvard University Press.
- [Dionysius of Halicarnassus]. (1981). "On Epideictic Speeches". in *Menander Rhetor, A Commentary*. Ed. & Tr. D.A. Russel & N.G. Wilson. Oxford University Press.
- Abbas, Ehsan. (1993). *History of Literary Criticism in Arab World*. Dar al-Shrooq. Amman [In Arabic].
- Al-Andolosi, Ibn AbdRabbah. (1983). *Iqd al-Farid*. Ed. Mofid Mohammad Qamihat. 8 Vol. Dar al-Kotob al-Ilmiyya. Bayrout [In Arabic].
- Alavi, Ibn Tabataba. (1985). *Ayar al-Shi'r*. Ed. Abd al-Azizibn Naser al-Mani'. Dar al-Oloom [In Arabic].



- ----- (1985). *Ayar al-Shi'r*. Ed. Abd al-Azizi-bn-Naser al-Mani'. Dar al-Oloom [In Arabic].
- Al-Marzbani, Abdollah Ibn Mohammad. (1975). *Al-movashshah*. Ed. Ali Mohammad Bajawi. Al-Matba'at al-Salafiyyah. Cairo [In Arabic].
- Al-Qirwani, Ibn Rashiq (1981). *Al'Omdah fi Mahasin al-Shi'rvaAdabih*. 2 Vol. Ed., Mohammad Mohi al-Din Abd al-Hamid. Dar al-Jiil [In Arabic].
- Aristotle. (2007). *On Rhetoric, A Theory of Civil Discourse*, Tr. George A. Kennedy. New York-Oxford: Oxford University Press.
- Askari, Abu-Hilal. (1952). *Al-Sana'atain. Al-Kitabah va al-Shi'r*. Ed. Mohammad Amin al-Khanji. Istanbul [In Arabic].
- Bayhaqi, Ibrahim (1961). *Al-Mahasinva al-Masawi*. Ed. Mohammad Abu al-Fadl Ibrahim. Dar al-Ma'arif. Cairo [In Arabic].
- Chiron, P. (2007). "The Rhetoric to Alexander". in *A Companion to Greek Rhetoric*. Blackwell Publishing. pp. 90- 106.
- Cicero. (1888). *De Inventione*. Tr. C.D. Yonge. London: George Bell & Sons.
- Cosigny, Scott. (1992). "Gorgias's Use of Epideictic". *Philosophy & Rhetoric*, Vol. 25, No. 3. pp. 181- 297.
- Dahiyat, Ismail. (1974). *Avicenna's Commentary on the Poetics of Aristotle: A Critical Study with An Annotated Translation of the Text*. Leiden: Brill.
- Gorgias of Leontini. (2007). "The Encomium of Helen".in *On Rhetoric, A Theory of Civil Discourse*. Tr. George A. Kennedy. Oxford University Press.
- Ibn Wahab, Solayman. [Quddamatibn Ja'far] (1980). *Naqd al-Nasr*. Eds. Hossain. Taha and al-Ibadi. Abd-al Hamid. Dar al-Kotob al-Ilmiyyat. Bayrout [In Arabic].
- Jahez, Abi Otman Amr Ibn Bahr. (1964). *Al-Rassail*. 2 Vol. Ed. Abd al-Salam Mohammad Harun. Maktabat al-Khanji. Cairo [In Arabic].
- ----- (1983). *Al-'Amelva al Ma'mul*. Ed. Ramadan Shashan. Dar al-Kotob al-Jadid. Bayrout [In Arabic].

- ----- (1991). *Al-Mahasiva al-Azdad*. Ed. Ali Fa'ur and Others. Bayrout [In Arabic].
- Kennedy, George A. (1994). *A New History of Classical Rhetoric*. Princeton University Press.
- ----- (2003). *Progymnasmata (of Aelius Theon, Hermogenes, Aphthonius, Nicolaus)*. Tr. *Greek Textbooks of Prose Composition and Rhetoric*. Society of Biblical Literature. Atlanta.
- Libanius of Antioch. (2008). *Progymnasmata*. Tr. Craig A. Gibson. Society of Biblical Literature. Atlanta.
- Menander, Rhetor. (1981). "Divisions of Epideictic". in *Menander Rhetor, A Commentary*. Ed. & Tr. D.A. Russel & N.G. Wilson. Oxford University Press.
- Murphy, James. J. (2001). *Rhetoric in The Middle Ages*. The University of California. Arizona.
- Quintilian, Marcus Fabius. (1959). *Institutio Oratoria*. 4 Vol. Tr. H.E. Butler. Leob Classical Library. Cambridge: Harvard University Press.
- Sheard, Cynthia Miecznikowski. (1996). "The Public Value of Epideictic Rhetoric". *College English*. Vol. 58. No. 7. pp. 765- 794.
- Sprague, Rosmond Kent. (1968). "Dissoi Logoi or Dialexis". Tr. in *Mind, New Series*. Vol. 77. No. 306. pp. 155- 167.
- Sullivan, Dale. A. (1993). "The Ethos of Epideictic Encounter". *Philosophy & Rhetoric*. Vol. 26. No. 2. pp. 113- 133.
- Ta'alabi, Abu-Mansur. (1981). *Tahsin al-Qabih va Taqbih al-Hasan*. Ed. Shakir al-'Ashur. Baghdad [In Arabic].
- ----- (1983). *Al-Tamsilva al-Muhazirat*. Ed. Abd al-Fattah Mohammad al-Halw, Al-Dar al-Arabiyyat li-al-Ketab. Riad [In Arabic].
- ----- (2006). *Tahsin va Taqbih*. Tr. Mohammad ibn Abi-Bakr-ibn Ali Savi. Mirathe-i-Maktub. Tehran [In Arabic].



- ----- (2009). *Al-Zara'efya al-Lata'efya al-Yavaqit fi Ba'z al-Mavaqit*. Ed. Nasir Mohammadi Mohammad-jad. Dar-al-Kotob. Cairo [In Arabic].
- Wells, Susan. (2006). "Logos". in *Enciclopedia of Rhetoric*. Ed. Thomas o. Sloane. Oxford University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی